گفت‌وگویی منتشرنشده با دکتر «اسدالله آل‌بویه» درباره دانشگاه و سیاست ایران معاصر

هندسه زندگی یک ریاضی‌دان

گفت‌وگویی با قدمتی ۴۰ ساله از روزگار روشن و تاریک دانش و دانشوران ایرانی

بهزاد منوچهریان*، فرید قاسملو**

بیست‌وپنجم شهریورماه امسال مقارن با بیستمین سالروز درگذشت «اسدالله آل‌بویه»، ریاضی‌دان، سیاست‌مدار و روزنامه‌نگار کشورمان است. آل‌بویه به نسلی از ایرانیان تعلق داشت که سرعت قطار تغییر را در ایران با یوست و گوشت خود احساس کردند. او در سال ۱۲۷۸ خورشیدی در سیاهکل به دنیا آمد. هفت سال داشت که درپی پیروزی انقلاب مشروطیت ایران، فرمان مشروطه صادر شد؛ ۲۲ سال داشت که ماجرای کوچک جنگلی به اوج می‌رسید، ۴۲ سالگی‌اش همزمان شد با کودتای بیست‌وهشتم مرداد. این بخشی از وجه اجتماعی زندگی آل‌بویه است. در وجه علمی، پس از پایان تحصیلات در سیاهکل و بعد دارالفنون، در سال ۱۳۰۷ خورشیدی به فرانسه اعزام شد و در آن کشور دکترای ریاضی گرفت. در سال ۱۳۱۴ به ایران بازگشت و در دانشسرای عالی و دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و مجموعه‌ای کتاب درسی و آموزشی ریاضی با محوریت هندسه نوشت. سینه آل‌بویه مانند دیگر هم‌نسلانش مالامال از خاطره درباره فراز و فرود زندگی و تاریخ معاصر ایران و البته وضع ورود دانش جدید ریاضی به ایران بوده است. خوشبختانه، در شانزدهم آذر سال ۱۳۶۱ خورشیدی، گروهی از استادان ریاضی (ابوالقاسم شریفیان، دکتر رحیم زارع‌نهندی، دکتر بهمن مهری، یحیی تابش و دکتر غلامرضا برادران خسروشاهی) فرصت را غنیمت دانسته و پای حرف‌های این پیر ریاضی‌دان کشورمان نشستند. متن حاضر، شکل پیاده و آماده‌سازی‌شده این گفت‌وگو است که تقدیم علاقه‌مندان تاریخ ریاضیات در ایران معاصر می‌شود. از سه سال پیش، منتشرکنندگان این گفت‌وگو با درک لزوم پرداختن به تاریخ‌نگاری ریاضیات ایران معاصر و مستندسازی داده‌هایی درباره این دانش، به‌طور خودساخته، پژوهشی را با نام «مستندسازی تاریخ ریاضیات در ایران معاصر» آغاز کردند که دستاورد آن تاکنون دو جلد کتاب در حجم حدود ۴۰۰ صفحه و درباره چند رخداد مهم ریاضیات ایران معاصر بوده است. این گفت‌وگو، در آستانه ۴۰سالگی انجام آن، به لطف یکی دیگر از استادان ریاضی کشور، دکتر عبدالله محمودیان، به دست ما رسید. فرصت فرارسیدن بیستمین سالروز درگذشت دکتر اسدالله آل‌بویه زمان مغتنمی بود که بتوان با هدف یادکرد مرارت‌ها و دستاوردهای این استاد ازدست‌رفته، گفت‌وگو را به علاقه‌مندان عرضه کرد. از آل‌بویه کتاب‌های چندی در زمینه ریاضیات باقی مانده است. ازجمله هندسه عالی (تهران، ۱۳۳۱ خورشیدی) و حساب‌های هندسی (تهران، ۱۳۲۹ خورشیدی) و به جز آن، مجموعه‌ای از کتاب‌های هندسه برای سال‌های مختلف دبیرستان. استاد راهنمای آل‌بویه در جریان تحصیل در فرانسه «ا‌لی کارتان» (۱۹۵۱-۱۸۶۹ میلادی)، از چهره‌های نام‌آور ریاضیات در دنیا و موضوع پایان‌نامه آل‌بویه نیز درباره هندسه دیفرانسیل بوده است. از اسدالله آل‌بویه برای نخستین‌بار در بیست‌وپنجمین کنفرانس ریاضی ایران (تهران، ۱۳۷۳ خورشیدی) در کنار چند نفر دیگر از پیشکسوتان ریاضیات ایران تجلیلی به عمل آمد. برای درپیش‌بردن نخستین جشنواره ریاضیات در دانشگاه تهران (تهران، ۱۳۷۵ خورشیدی) این فرصت به دست آمد تا از او تجلیل شود و برای یاد سوم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در سال ۱۳۸۱ خورشیدی با برپایی نشستی از او تجلیل کرد.

◆ خسروشاهی: به‌زودی عمر دانشگاهی ایران ۵۰سالگی می‌شود. ما تصمیم گرفتیم تاریخچه‌ماندی از تاریخ ریاضیات دانشگاهی ایران تهیه کنیم. برای این منظور ابتدا سراغ نسل اولیه ریاضی‌دانان ایرانی، آقای دکتر «علیقلی وحدتی» و جناب‌عالی آمدیم. با آقای دکتر وحدتی، هفت ساعت مصاحبه کردیم. حالا سراغ شما آمدیم. برای اولین سؤال، یک ارزیابی کلی از وضع تحصیلات دبیرستانی و دبستانی قبل از اینکه به خارج از کشور بروید، بفرمایید.[1]

درباره تحصیلات دوره متوسطه، می‌توانم بگویم که معلم خوب نداشتیم. البته معلمانی بودند که اگر علم نداشتند، لااقل اخلاق داشتند و ما را در راه درستی انداختند. ولی به‌طورکلی نه کتاب بود و نه وسایل آزمایشگاهی. ما دوره متوسطه را گذراندیم بدون اینکه یک بار آزمایش فیزیکی یا شیمیایی انجام داده باشیم. بدون اینکه چیزی از فلسفه به ما آموخته باشند. بدون اینکه در ریاضی، آن‌طورکه باید ما را تعلیم داده باشند. البته راهنمایی‌های خوبی می‌کردند. ما همان‌موقع هم از کتاب‌های فرانسوی استفاده می‌کردیم. ولی تعلیمات به‌طورکلی پایه و اساسی نداشت. در قسمت هندسه یک کتاب مرحوم رهنما[2] بود که بایستی از او یاد کنیم. چون یک فرد اخلاقی به تمام معنا بود. وارسته و عارف بود. آن چیزی که می‌دانست، عرضه می‌کرد و هرچه هم نمی‌دانست، زیاد روی آن تکیه نمی‌کرد. می‌گفت که نمی‌داند یا در حیطه‌اش نیست. کتاب هندسه دیگری بود. از مهندس الممالک[3] که به نظرم ترجمه یکی از کتاب‌های متوسطه فرانسوی بود و دیگر کتابی نبود. کتاب‌های جبر بود که مرحوم وحید[4] تألیف کرده بود. نسبتاً زحمت کشیده بود.

◆ خسروشاهی: وحید کی بود؟

وحید[4] معلم جبر متوسطه بود. معلمان وزارت فرهنگ هم شد. اما به دانشگاه راه پیدا نکرد و از کسانی بود که در خارج درس خوانده بود. با دکتر صدیق[5] و مرآت[6] و... بودند. ولی همین‌که یکی پیش آنها را به خارج فرستاده بودند و درس‌های مقدماتی را در اروپا دیده بودند، ولی همین‌که از آنها در مقامی نبودند که حتی معلم متوسطه باشند. این کتاب‌هایی هم که نوشته بودند، ولی واقعاً برای مردم که هیچ‌چیز در اختیار نداشتند یک غنیمت بود.

◆ تابش: بروم سر ارغام دانشجو.

◆ خسروشاهی: اصلاً فکر اعزام چطور به ذهن رضاخان حلول کرد؟ یک ارزیابی هم از وضع دبیرستان بفرمایید که آیا آن موقع تحصیلات پیش‌دانشگاهی وافعاً ایجاب می‌کرد که یک دانشگاهی باز شود یا آن هم یک جزر فرمایشی بود و حاکمیت ایران می‌خواست به دانشگاهی داشته باشد؟

فرهنگ در نهایت انحطاط بود. نه مدارس جدید، معلم دانشته و نه مدارس قدیم. در مدارس قدیم هم اشخاصی نبودند که برجسته باشند و بتوانند کارهایی انجام دهند. مدارس جدید هم همین‌طور. حتی قانون تحصیلات عمومی را که در زمان رضاخان گذراندند و خواستند عملی کنند، چون معلمان نداشتند، معطل ماند. البته آدم را که نمی‌شود دیگر به‌قدرت درست کرد. کارخانه در رشت بود. ولی آدم باید به‌تدریج درست شود. بیشتر به شهرت تبلیغ شد. آن‌موقع دانشگاه تهران نمایندگان برای اینکه تأسیس شود، در دوره متوسطه اصلاً معلم نداشتند. اکثراً شاگردان دارالفنون در ساعاتی که می‌توانستند یا کار نداشتند، با دستمزد ساعتی یک فرانک، دو فرانک درس می‌دادند و مدارس دیگر درس می‌دادند. ولی معلم می‌آن‌موقع خیلی جزیی بود. چون معلم نداشتند، به اینها ساعتی یک فرانک، دو فرانک، پنج فرانک می‌دادند و اینها درس می‌دادند. با این فقر فرهنگی، راهی جز اعزام محصل به اروپا نبود. این بهترین قدمی بود که برداشته شد. البته موقعی که خواستند محصلین را به خارج بفرستند، یکی شرایط داشتن دیپلم متوسطه بود. ولی به اندازه احتیاج، افراد با دیپلم متوسطه نبودند. به این دلیل در دوره اول، عده زیادی بدون دیپلم متوسطه اعزام شدند. از جمله کسانی که بدون دیپلم متوسطه رفتند و در اروپا به زحمت افتادند. یکی دکتر زرعه[7] بود که روی دانشکده هندسه کار می‌کرد. ولی دیپلم متوسطه نداشت. در اروپا مجبور شد دیپلم را بگذراند. این عکار چهار پنج سال وقتش را تلف کرد. به‌طوری‌که وقتی من فوق‌لیسانسم را گرفته بودم، او همان سال دیپلم گرفت. از این عده‌ای که رفتیم، عده‌ای بودند که حتی اینجا دکترای علمی را گذرانده بودند، مثل دکتر زرعه و دکتر باستان.

◆ خسروشاهی: کسانی که اعزام شدند، از فرزندان خانواده‌های سطح بالا بودند؟

آن عده‌ای که دیپلم نداشتند، بیشتر از خانواده‌های سطح بالا بودند. اما دیگران نه. بنده از سطح بالا نبودم. پدر من یک کشاورز و یک مالک جزء بود. او به زحمت خرج تحصیل من را در اینجا می‌داد. در بین کسانی که دیپلم نداشتند عده‌ای بودند که زنگی کرد و مصادف گرفتند، یعنی عوض اینکه دیپلم متوسطه را بگذرانند، رفتند معادل گرفتند. معادل را اسان می‌شد گرفت. آنها توانستند ادامه دهند. مرات کسانی را که نمی‌توانستند ادامه بدهند، بگردانند. عبدالحسین نوشین با همه‌چیز بود. برای اینکه به حق تنوانست معادل بگیرد.

◆ تابش: آن سال که شما بودید، چند نفر در ریاضی اعزام می‌کردند؟ یک رشته را از ایران معین نمی‌شد بود؟

بله، از اینجا معین شد بود. در ریاضی، من و دکتر اقلیمی‌پور[8] و دکتر غفاری[9] بودیم. در ۱۳۰۳، مثل اینکه دکتر هشترودی[10] بود. دکتر هشترودی با من بود. ولی غفب مقام، برای اینکه او را برگردانند. من نمی‌دانم به چه دلیلی او را برگردانند. او برگشت و بلافاصله من و دکتر زرعه را گذراندم، تازه رفت که دکترایش را بگذراند.

◆ خسروشاهی: به شما همین‌طوری گفتند بروید ریاضیات بخوانید یا شما صاحب قریحه ریاضی بودید؟

نه. خودمان رشته را انتخاب می‌کردیم. بنده رشته ریاضی را انتخاب کردم. چون اولاً در دوره متوسطه در تمام درس‌ها جز، شاگردهای اول بودم و در تمام دوره متوسطه اول با حداکثر نمره بودم. در اروپا هم همین‌طور بودم. به ریاضیات و به علوم. فلسفه و ادبیات علاقه‌مند بودم. هیچ‌کس به من نگفت که ریاضی را انتخاب کنم. در آنجا هم دیگر رشته‌ام را خودم نکردم. چون مدرک متوسطه را داشتم. در تورنان به من اجازه دادند که خودم را برای تحصیلات دانشگاهی آماده کنم. اصطلاحات را یاد بگیرم و اگرکوکسری دارم، رفع کنم. کوچکسری که داشتم در فلسفه بود. چیزهایی را که در ریاضی می‌گفتند بلد بودم. هروقت که مسئله‌ای بود و هیچ‌کس در کلاس حل نمی‌کرد، من حل می‌کردم. در فیزیک و شیمی بود که ما نمی‌توانستیم خودمان را برسانیم. چون در تمام دوره متوسطه ما اصلاً با آزمایش سروکار نداشتیم. اولین‌بار که خواستیم در شیمی آزمایش بکنیم، نزدیک بود آزمایشگاه را آتش بزنیم. معلم رسید و یو ماندنی را انداخت و آتش را خاموش کرد.

◆ خسروشاهی: شما می‌فرمایید که در اینجا وضع ریاضیات دبیرستان خراب بود و یکی، دو کتاب بیشتر نبود و معلم خوب نبود، پس چطور از دوره عالی درس می‌آمدید؟

علت‌طورکلی فیلا گفتم. همیشه هندسه عالی درس هستند. من همان موقع که در دوره متوسطه تحصیل می‌کردم، کتاب‌های فرانسه را می‌خواندم. تمام ریاضیات متوسطه را در نظر داشتم. در آنجا هیچ چیزی نمی‌گفتند که من نداشته باشم. یک عیب دیگری که کار ما داشت، این بود که در اثر نبودن معلم بود. مثلاً در ریاضی خیلی مهم است. داشتن یک عدد معین برای حل مسئله خیلی مهم است. یک بار آنجا یک مسئله دادند که خیلی مشکل بود. مسئله ترکیبی از جبر و مثلثات بود. من مسئله را مطابق دستور معلم حل نکردم، بلکه از نظر هندسی دایره کشیدم و تمام چیزهایی که او می‌خواست، به دست آوردم و تنها کسی بودم که به جواب صحیح رسیده بودم. معلم‌ما توبیخ کرد و به من نمره نداد. اکثر شاگردان، چه فرنگی و چه ایرانی، همه اعتراض کردند که به چه مناسبت شما به فلانی که به نتیجه درست رسیده، ولی نه از راهی که شما می‌خواستید، نمره کم دادید؟ مقصود این است که آدم به هدف برسد. معلم گفت: نه، یک دفعه این‌طور می‌شود. ولی اگر از راه درست بروی، همیشه به هدف می‌رسی.

◆ خسروشاهی: مقداری درباره تحصیل در اروپا بفرمایید. چطور شد که شما فرانسه را انتخاب کردید؟ آن‌موقع ایران تحت سلطه انگلیس بود، چطور شد که همه شما را به فرانسه فرستادند؟

برای اینکه در دوره متوسطه شاگردان دو دسته بودند. عده‌ای فرانسه می‌خواندند و عده‌ای انگلیسی؛ یعنی عده‌ای همزمان فرانسه و انگلیسی می‌خواندند. یک عده هم همزمان فرانسه و روسی می‌خواندند. من اصلاً انگلیسی نخوانده بودم. فرانسه خوانده بودم و کمی روسی.

◆ تابش: آن‌موقع که شما بودید، برنامه لیسانس چگونه بود؟ اول که مدتی زبان خواندید.

بله، یک مدت زبان خواندیم. آنجا «سرتیفیکاتی» بود؛ یعنی برنامه دانشگاهی با مدارس عالی فرق داشت. ریاضی در مدارس عالی، ریاضیات عمومی به تمام «متمتیک اسپیال» بود که پس از گذراندن این دروس، دانشجویان وارد رشته اصلی می‌شدند. در دانشگاه تقسیمات فرق می‌کرد. یک عده سرتیفیکاتی بودند که قسمت اول ریاضیات عمومی به اضافه مکانیک استدلالی بود. این رویه مخصوصاً در نانسی خیلی مرسوم بود و فقط با ایرانی‌ها نمی‌شد به آن درس‌ها یا به فرانسه تمام کنیم. چون فرنگی‌ها و فرانسوی‌ها نمی‌توانستند یک سال تمام کنند. من دکترا اضطیلی‌پور و دکتر غفاری، هر سه، دروس مکانیک استدلالی که خیلی مشکل بود و حساب دیفرانسیل و انتگرال را که خیلی مسبوط بود، در یک سال گذراندیم و در دو سال اول دروس لیسانس را گذراندیم. در سال سوم هر دو قسمت فوق‌لیسانس هندسه عالی را گرفتیم. فقط چون همزمان هندسه عالی بود. دیگران هرکدام برای فوق‌لیسانس در قسمت‌هایی که کار داشتند، دنبال آن رفتند. بعد هم در دوره دکتری ما از ناسی به پاریس رفتیم. آنجا اول با پروفسور کارتان برخورد کردیم. پروفسور کارتان دانشجوی خارجی به او زحمت می‌بذیرفت و ما بدون توسل به مقامات سفارت نتوانستیم مورد قبول او واقع شویم که با هم کار کند. ولی چون دستور دادند و به علاوه سابقه ما هم دید. قبول کرد. با او برای اینکه حرفش را به کرسی بنشاند، موضوع تز ما طوری تعیین کرد که خیلی دشوار بود؛ به‌طوری‌که بعد از دو سال تازه فهمیدم چه چیزی از ما می‌خواهد. تز مستلزم مسلط‌بودن به محاسبات دیفرانسیل توتال و توری کوچه و مطالب فوقش مربوط به این مباحث بود که ما در دوره لیسانس هیچ‌کدام را نخوانده بودیم. من مجبور شدم زبان آلمانی و زبان انگلیسی یاد بگیرم. کتاب‌هایی که در اختیارم بود، بیشتر در آن دو زبان بود. درست است که من با رحمت انداخت، ولی باعث شد که خیلی مطالب را یاد بگیرم. اگر مسئله خیلی آسان بود، شاید نتیجه قابل‌ذکر نداشت. کارتان خودش زیاد همکاری نمی‌کرد. من محاسباتی را انجام می‌دادم و بعد از یک هفته که می‌رفتم، محاسبات را کنترل می‌کرد و کاری را کند بر عرض یک هفته کرده بودم، در عرض یک‌روز می‌فهمید که غلط است یا نیست. من تعجب می‌کردم. از او می‌پرسیدم، ولی چیزی نمی‌گفت. فقط سرش را می‌خاراند.

◆ خسروشاهی: زمان تز چه بود؟

◆ تابش: زمان تز چه بود؟

«روزویلان» یعنی «شبکه‌های مسطح»؛ و این را از راه محاسبات دیفرانسیل توتال و محاسبات سیموبلک مطالعه می‌کردیم. در چنین شبکه‌هایی از هر نقطه‌ای دو منحنی می‌گذرد. باید از راه تئوری گروه، «پایه‌های منحنی‌ها را پیدا می‌کردیم. کار مشکل و بی‌فایده‌ای بود. ولی مقدمات برای من خیلی سودمند بود.

◆ خسروشاهی: آن‌موقع زبان مجموعه‌ها وارد دروس نشده بود؟

وارد نشده بود. ولی من مجبور بودم مجموعه‌ها، گروه و منطق ریاضی بخوانم. در دوره لیسانس نبود. ولی من در دانشگاه تهران این دروس را در دوره لیسانس آوردم.

◆ خسروشاهی: چقدر مسنوری می‌دادند؟

اوایل ماهی هزارو ۵۰۰ فرانک بود. بعد شده بود ماهی دو هزار فرانک. خرج پانسیون و لباس و اینها بود. اما نمی‌توانستیم زحمت بکشیم. نمی‌خواهم بگویم که من، ولی زرعه احتیاجی می‌کرد. نه بیشتر.

◆ شریفیان: دانشجوهای فرانسوی یا دانشجوهای غریبه چه برخوردی داشتند؟

خیلی بد. ما در فرانسه که بودیم، قیمه‌دیدم که همین‌خواهی یعنی چه. من نمی‌گویم همین‌پرستی، می‌گویم همین‌خواهی. واقعاً خیلی متعلق به مملکتی است که از آن برخاسته و به علاقه به وطن در فرانسه در ما بود و تشدید شد. دو چیز در من این علاقه را زیاد کرد. یکی مجموعه روس‌ها در انقلاب گیلان که من آن وقت بچه بودم و شاهد بدرفتاری و تحقیر آنها نسبت به ایرانی‌ها بودم. یکی هم در دانشگاه‌های فرانسه رفتار مغلظ نسبت به شاگردان خیلی بد بود. حتی یکی از معلمان به همه خارجی‌ها فحش می‌داد. او مسن و دکتر اقلیمی‌پور را نسبت‌ها می‌کرد؛ برای اینکه ما شاگردان خیلی‌خیلی برجسته‌ای بودیم. او می‌گفت به‌جز این دو نفر، همه خارجی‌ها اشخاص بد بی‌شرف و... هستند. خودش در جنگ با اسرای مسمم بود. چشمش را می‌بست و به خارجی‌ها فحش می‌داد. آدم خیلی شریف و نجیبی بود. ولی با خارجی‌ها بد بود. یک معلم فیزیک هم بود که وقتی درس می‌داد، می‌گفت مطالبی که من می‌گویم مربوط به فرانسوی‌هاست و خارجی‌ها از کلاس خارج شوند.

◆ شریفیان: فقط یک نفر این کار را می‌کرد؟

بله، فقط یک نفر این کار را می‌کرد. من و دو دیگر دانشکده‌های آنجا هم به خارجی‌ها فحش نوشته بودند. اگر دانشجویان فرانسوی کمکی می‌خواستند، ما به آنها کمک می‌کردیم. اگر در درسی حاضر نبودند یا مسئله‌ای را نفهمیده بودند و لاحدش را می‌خواستند، به آنها توضیح می‌دادیم. ولی آنها این کار را نمی‌کردند. از این جهت، ما خاطره خیلی بدی از فرانسوی‌ها داریم. من هیچ حس حمیتی به آنها نداشتم، چون به من در فرانسه واقعاً بد گذشت. با وجود اینکه در فرانسه بودم، اما آنها را در جمع خانواده خودمان راه نمی‌دادند. یکی، دو موردی پیش آمد. ولی آلمانی‌ها که به فرانسه آمده بودند و با آنها رفیق شده بودیم، ما را به آلمان دعوت کردند. یکی از آنها مرا دعوت کرد و من یک ماه آنجا بودم. با وجود اینکه در بدترین دوره به سر می‌بردند و دوره سختی بود، ولی در خانواده به من خیلی احترام می‌گذاشتند. به خانواده‌های دیگر هم تلفن می‌کردند که ما مهمان خارجی داریم و دیگران به دیدن ما می‌آمدند و بعد آنها هم ما را دعوت می‌کردند. منظورم این است که طبیعت آنها با فرانسوی‌ها از زمین تا آسمان فرق داشت. با انگلیسی‌ها هم همچوقت نبودم. فقط این اواخر برای دیدن بچه‌ها به انگلیس رفتم. در آنجا یکی، دو نفر آشنا داشتیم. ولی رفاقت نداشتیم. در نانسی دریک سالی دو چهار دانشکده ما اول شدیم. در دانشکده هندسه عالی من اول شده بودم، در دانشکده دکتر شهیدی بود که اول شده بود. در دانشکده حقوق دکتر سنجابی اول شده بود. در معماری هم یک ایرانی دیگر بود. این موضوع در روزنامه‌های فرانسه خیلی سروصدا کرد که ایرانی‌ها در همه‌جا برجسته هستند و خودشان را نشان می‌دهند. در مطالبی که منتشر شد، به آنها توصیه کرده بودند که از وجود ما استفاده کنند؛ یعنی اینکه ما را در بین خودشان راه بدهند و روی سفارش این روزنامه بود که بعضی‌ها اعلام می‌کردند ما یک نفر می‌خواهیم که با ما زندگی کند و اگر چند نفر می‌رفتند، فرد ایرانی را قبول می‌کردند. در هر صورت، دی‌ماه ۱۳۱۴ که برگشتم، حدود دو سال بود که دانشکده‌ها باز شده بود. دو، سه ماه هم در سال ۱۳۱۴ کار کردیم و حقوق ما را هم ندادند. لذا گفتم: کردد هرکه در ظل همای تو وزیر/ بر سر ماهانه ماست این همه چون و چرای تو وزیر/ بسته بر ماست تو را کوش نکن آخرالامر بقای تو وزیر/ دوستان را که چنین رنجانی دشمنی هست سزای تو وزیر.

◆ خسروشاهی: از اشعار خودتان است؟

بله. آخرش این‌طور بود که آنچنان کن که نکوید هرگز دوستی راست به جای تو وزیر/ که عطایت به لقایت دادیم چو دیدیم عطای تو وزیر. بعد از اینکه حکمت[11] حقوق ما را ندادند، این شعر را گفتم. به او هم خیلی برخورد. علتش هم این بود که برادرش با من خیلی دوست بود و خودش هم به من محبت می‌کرد. شعر را به دکتر سنجابی دادم که رئیس تعلیمات عالیه بود. او هم آن را برد و به دست خودش داد. خیلی به او برخورد. این را گفتم و به نظام وظیفه رفتم. بعد از آنکه از نظام وظیفه آمدم، به برادرش که بعد استاد دانشگاه شد، گفتم این برادرت ما را اذیت می‌کند و توجهی بکن. او هم رفته بود و به حکومت کفته بود. یک روز در وزارت فرهنگ داشتم قدم می‌زدم. در زمانی که وضع خیلی خوب بود، ریاست دانشگاه تبریز بود؛ اما نیذیرفتم.

◆ تابش: آن زمان وزیر فرهنگ کجی بود؟

زمانی که من بودم، وزیر فرهنگ اقای جزایری[12] بود که استعفا داد.

◆ خسروشاهی: شما در وزارت دارایی بودید؟

نه. بعد از آن بود. موقعی که در دبیرخانه دانشگاه بودم، اجازه گرفته بودم که به مرخصی بروم. حتی یک اتومبیل هم از دبیرخانه دانشگاه گرفته بودم که در اختیار من گذاشته بودند که در مرخصی از آن استفاده کنم. یک‌دفعه دیده که دکتر جهانشاه صالح به منزل ما آمدند و گفتند شما معاون وزارت فرهنگ شدید و فردا برای معرفی حاضر باشید. من هم لباس تشریفاتی پوشیدم. یک لباس معمولی پوشیدم و من را برای معرفی بردند. منظورایت است که بدون هیچ مقدمه‌ای رفتم. اگر مقدمه‌ای می‌داشت، من زیر بار نمی‌رفتم که من معاون باشم و جزایری وزیر باشد؛ برای اینکه جزایری از هیچ جهتی نسبت به من امتیازی نداشت؛ ولی آدم بسیار خوبی بود. خیلی لبوش بود. خیلی مردانه عمل کرد. خودش می‌دانست من چه مقامی دارم و او چه مقامی و تمام اختیارات را به من داد، که من در عزل و نصب و در همه چیز آزادی داشتم. البته خودم در مسائل مهم مشورت می‌کردم. حدود خودم را حفظ می‌کردم؛ ولی اختیار کامل داشتم. این‌طور بود که وقتی استعفا داد و رفت، کسی را برای وزارت معین نکردند. در آن مدت بود که خیلی چیزها پیش آمد. پس از مدتی من را برداشتند و مرحوم رنکنه را آوردند. رنکنه به من خیلی دوست بود و به من عقیده داشت. پس تمام سال مسلماً ارتباط داشتیم. ولی آدم بسیار خوبی بود.

◆ تابش: بعد از خدمت نظام دوباره به دانشگاه رفتید؟ آن‌موقع وضع دانشگاه چه کسی بود؟

بله، به دانش‌سرای عالی آمدم. دانش‌سرای عالی بود و دانشکده علوم و ادبیات به علوم و ادبیات و دانشسرای عالی. محل آن هم نزدیک مدرسه بود. دوره‌ای دکتر صدیق زیس بود. دوره‌ای دیگر ولی‌الله‌خان نصر بود. بعد که دانشسرای عالی از علوم و ادبیات جدا شد، دکتر سیاسی رئیس شد. اول، این سه تا به هم یکی بودند. در آنجا کبودواری که داشتیم این بود که ما شد بود هیچ چیز را که در فرهنگ می‌آمد، می‌گفتند «از نظر تعلیم و تربیت». هر چیزی می‌نوشتیم، می‌گفتند بنویسید «از نظر تعلیم و تربیت». چون اقای دکتر صدیق خودش در تعلیم و تربیت دکترا بود. یکی دو نفر هم بودند. حتی رفته بودند در زمان دکتر فروتن که بیولوژی درس می‌داد و کفته بودند بیولوژی را همین‌طور مطلق درس ندهید. بکویید از نظر تعلیم و تربیت. بنه اگر آنکه گروه ۵۳ نفر[13] را به عنوان دوره‌ای گرفتند، یک روز به وزارت فرهنگ رفتم. با دکتر شفق قرار گذاشته بودیم که با هم ناهار بخوریم. خیلی با هم بود بودیم؛ درحالی‌که ۱۴ سال با من اختلاف سن داشت. گفتند: شما را نگرفتند؟ گفتند: چرا باید داشت. در اروپا فلسفه خوانده بود. به دکتر صدیق برخوردیم. دکتر صدیق گفت: شما را نگرفتند؟ گفتند: چرا باید می‌گرفتند؟ گسانی که گرفته تودهای بودند. من کمونیست نبودم. مخالف کمونیست هم هستم. شما این حرف را از نظر اینکه من درباره شما اشتباه کردم، می‌زنید و فکر می‌کنید هرکس در مورد شما اشتقاد کند حتما کمونیست است. عضبانی شدم و گفتم: شما سواد زیادی ندارید و ادعا دارید. گفت: نه، مقصود من این‌طور نبود. من را ببخشید و کوتاه آمد. من همیشه با او این‌طور برخورد داشتم. آدمی پدرعلا کمپابه. متظاهر و صدردصد وابسته بود. وقتی در گیلان بودم، او رئیس فرهنگ گیلان بود. او در یک انجمن فرهنگی بود که او را به دلیل سواستفاده و اختلاس اخراج کردند. چون این موضوع در اطلاع بود، زیاد به او اعتماد نداشتم. وقتی دکتر مدنی[14] وزیر فرهنگ شد، با عدای از استادان بسیار این او رفتیم و کفتیم که دانشگاه باید مستقل باشد. با استاد به اینکه طبق قانون از شش دانشکده درست شده که باید مستقل و جدا باشند و هریک رئیس داشته باشند. او کفت خیلی خوب. ما رئیس‌تان را انتخاب کنید. به علت فشار ما دانش‌سرای عالی دانشگاه را یکدیگر جدا شدند. کسانی بودند که دلشان نمی‌خواست این دو مؤسسه از هم جدا شوند.

◆ تابش: آن‌ها که دیگر کروه وابستگی به بعضی‌ها بودن دانش‌سرای عالی چطور بود؟

اول من بودم و دکتر افضلی‌پور، بهفروز[15] هم بعدا آمد. بعد از ما اول غفاری و بعد هشترودی آمد.

◆ شریفیان: پروفسور قاضی کی آمد؟

پروفسور قاضی قبل از ما آمده بود.

◆ تابش: دانشجوی رشته ریاضی هم داشتید؟ چند نفر داشتید؟

بله. خیلی. دکتر زرعه.

◆ شریفیان: ریاضی و فیزیک مخلوط نبودند؟

در سال اول مخلوط بودند. ولی بعد جدا می‌شدند. وقتی ما آمدیم، برنامه لیسانس را طوری ریختم که با برنامه لیسانس فرانسه تطبیق کند. فقط با این تفاوت که برنامه سال به سال بود. نیامدیم بگوییم سرتیفیکای ریاضیات عمومی و برنامه دوره لیسانس را در دوره سه‌ساله پخش کردیم.

◆ خسروشاهی: عینا برنامه آنجا را پیاده کردید؟

حتی بعضی جاها بیشتر. خیلی چیزها را در اینجا گذاشتم که در آنجا هیچ‌وقت نبود. مثلاً هندسه عالی، در برنامه آنجا هیچ‌وقت نبود. این درس را در فوق‌لیسانس درس می‌دادند و ما در دوره لیسانس گذاشته بودیم.

◆ خسروشاهی: در عرض سه سال، چند درس بود؟

ریاضیات عمومی، مکانیک استدلالی، هندسه تحلیلی، حساب دیفرانسیل و انتگرال، آنالیز، احتمالات، هندسه عالی... .

◆ خسروشاهی: سال جدایی چه سالی بود؟

محوطه دانشکده علوم دانشگاه تهران، پس از پایان یکی از درس‌های استاد دکتر آل‌بویه با دانشجویان رشته ریاضی دانشگاه تهران سال ۱۳۴۴ خورشیدی. عکس: اهدایی دکتر عبدالله محمودیان

سال جدایی حدود ۱۳۲۰ بود. وقتی جدا شدیم، ما می‌خواستیم قانون دانشگاه اجرا شود؛ یعنی انتخاب رئیس با خود ما باشد؛ اما مگر گذاشتند؟ سر این موضوع ما با مخالفان درافتادیم. تا آن موقع با دکتر حسابی خیلی میانه داشتیم و دوست بودیم؛ ولی برای انتخاب او به‌عنوان رئیس دانشکده علوم، گفتم من مخالفش نیستم؛ ولی باید فرد ایرانی را قبول می‌کردند. در هر صورت، دی‌ماه ۱۳۱۴ که برگشتم، حدود دو سال بود که دانشکده‌ها باز شده بود. دو، سه ماه هم در سال ۱۳۱۴ کار کردیم و حقوق ما را هم ندادند. لذا گفتم: کردد هرکه در ظل همای تو وزیر/ بر سر ماهانه ماست این همه چون و چرای تو وزیر/ بسته بر ماست تو را کوش نکن آخرالامر بقای تو وزیر/ دوستان را که چنین رنجانی دشمنی هست سزای تو وزیر.

بله، آخرش این‌طور بود که آنچنان کن که نکوید هرگز دوستی راست به جای تو وزیر/ که عطایت به لقایت دادیم چو دیدیم عطای تو وزیر. بعد از اینکه حکمت[11] حقوق ما را ندادند، این شعر را گفتم. به او هم خیلی برخورد. علتش هم این بود که برادرش با من خیلی دوست بود و خودش هم به من محبت می‌کرد. شعر را به دکتر سنجابی دادم که رئیس تعلیمات عالیه بود. او هم آن را برد و به دست خودش داد. خیلی به او برخورد. این را گفتم و به نظام وظیفه رفتم. بعد از آنکه از نظام وظیفه آمدم، به برادرش که بعد استاد دانشگاه شد، گفتم این برادرت ما را اذیت می‌کند و توجهی بکن. او هم رفته بود و به حکومت کفته بود. یک روز در وزارت فرهنگ داشتم قدم می‌زدم. ما مرید و کفت: دکتر آل‌بویه از دانشگاه تبریز بود؛ اما نیذیرفتم.

◆ تابش: آن‌ها که دیگر کروه وابستگی به بعضی‌ها بودن دانش‌سرای عالی چطور بود؟

آمدم، ولی من کار می‌کردم. کف کبر شما چیست؟ گفتم من مشاور شدم. خانمم در مشهد است و من باید او را بیاورم و پول هم ندارم، وضعیتم خیلی بد است. گفت: بیا بویم به دفتر. حکمی به من داد که برای بازرسی یک ماه به آنجا بروم. شهریورپور بود و هنوز دانشگاه‌ها باز نشده بود. با حقوقی که دادند رفتم کارهایم را انجام دادم و آمدم. البته من هم در ضمن کار خیلی خدمت کردم. مرا برای بازرسی به جنگ دبیرستان که اعتصاب کرده بودند، فرستادند. من رفتم و اعتصاب کردم. آن‌موقع هم این‌طور بود که در مورد اعتصاب چنین‌چیزی نشود. خیلی درد سختی بود. هر دفعه من رفتم و با تدبیری کار را انجام دادم.

◆ خسروشاهی: استخدام شدید؟

بله. استخدام شده بودیم. در نظام هم یک وضع استثنائی پیدا کردم؛ به این معنا که یک افسر فرانسوی بنه نام کادرباژ لامبر را برای تربیت افسران فوق‌لیسانس آورده بودند. نقشه‌های جغرافیایی معمولاً روی مدارات و نقشه‌لبرات در یک دستگاه مختصات قائم تنظیم شده. به‌طوری‌که اگر مختصات نقطه‌های معلوم باشد، توپخانه می‌تواند دقیق آن نقطه را هدف قرار دهد. یک روز مرا خواستند. آن افسر دانشکده کنفرانس می‌داد. سرتیپ‌ها و سرلشکرها در جلسه بودند و از او توضیح می‌خواستند. اما او نمی‌توانست توضیح علمی دهد. او فقط می‌گفت: من نظر فنی می‌دانست، اما توری نمی‌دانست. دلیل ریاضی را که تعبیر دستگاه مختصات بود، نمی‌دانست. من رفتم و بیان کردم. آن افسر خیلی خوشش آمد و بعد تمام درس‌ها را به من واگذار کرد.

◆ تابش: بعد از خدمت نظام دوباره به دانشگاه رفتید؟ آن‌موقع وضع دانشگاه چه کسی بود؟

بله، به دانش‌سرای عالی آمدم. دانش‌سرای عالی بود و دانشکده علوم و ادبیات به علوم و ادبیات و دانشسرای عالی. محل آن هم نزدیک مدرسه بود. دوره‌ای دکتر صدیق زیس بود